

ماری آنتوانت

Marie Antoinette

(ملکه‌ی مشهور و ابدی فرانسه)

نوشته:

اشتفان تسوايگ

Stefan Zweig

ترجمه:

دکتر ضياءالدين ضيائي

برساخته

: ژواپیگه، اشتفان، ۱۸۸۱ - ۱۹۳۲م.

Zweig, Stefan

عنوان و نام پندآور

: ماری آنتوانت (ملکه مغرور اما ابدی فرانسه) / نوشته اشتفان ژواپیگه ترجمه ضیاءالدین ضیائی و ویراستار سیدمجتبی طهوری.

: قلم آسمان علم، ۱۳۹۶

مشخصات نشر

: ۹۲۸ ص. ۱۳/۵۱×۲۱/۵م.

مشخصات ظاهری

: 978-600-6549-35-4

شابک

: آریا

وضعیت فهرست نویسی

: Marie Antoinette : Bildnis eines mittleren Charakters ; [Roman], 2005.

: 2005

: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط مترجمان و ناشران متفاوت منتشر شده است.

: ماری آنتوانت، ملکه، همسر شانزدهم شاه فرانسه، ۱۷۵۵ - ۱۷۹۳م. - دانکن

: Marie Antoinette, Queen, Consort of Louis XVI, King of France -- Fiction

: ملکهها -- فرانسه -- سرگذشتها

: Queens -- France -- Biography

: فرانسه -- تاریخ -- انقلاب، ۱۷۸۹-۱۷۹۹م.

: France -- History -- Revolution, 1789-1799

: ضیائی، ضیاء الدین، ۱۳۲۷، مترجم

: DC۱۳۷/۱/۵م. ۱۳۹۶

: ۹۲۴/۰۳۵-۹۲

: ۵۰۳۹۲۲



انتشارات سید مجتبی

ماری آنتوانت (ملکه مغرور اما ابدی فرانسه)

نویسنده: اشتفان ژواپیگه

مترجم: دکتر ضیاءالدین ضیائی

ویراستار: سید مجتبی طهوری

نوبت چاپ: اول - ۹۶

چاپ: باران

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۵۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۴۹-۳۵-۴

مرکز پخش:

قم، بلوار امام خمینی (ره)، میدان شهید زین الدین، خیابان شهید قندی، پلاک ۴۷

قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه اول، پلاک ۱۱۲

۰۹۱۹۵۸۷۳۴۷۶ - ۰۹۱۹۸۵۲۷۶۸۷ - ۰۹۱۹۵۸۷۳۴۷۵ - ۰۲۵۳۶۶۷۲۵۰۶

<http://padidehdanesh.ir>

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۵	مقدمه‌ی مترجم
۱۳	پیش‌گفتار
۲۱	کو، کم، ردواج می‌کند
۴۵	رمز محراب
۶۱	اولین ظهور صحنه‌ی ورسای
۷۵	جنگ بر سر یک انب
۹۸	فتح پاریس
۱۱۱	شاه مرده، زنده باد شاه
۱۲۲	تصویر زوج سلطنتی
۱۵۹	تریانن
۱۷۵	محفلی و دوستان جدید
۱۸۷	دیدار برادر با خواهرش
۲۰۳	عالم مادری
۲۱۴	ملکه محبوبیت خود را از دست می‌دهد
۲۳۰	صاعقه در تئاتر روکوکو
۲۵۰	ماجرای گردنبند
۲۷۴	محاکنه و رأی دادگاه
۲۹۰	ملکه و مکت از خواب بیدار می‌شوند
۳۰۰	تابستان سرنوشت‌ساز
۳۱۲	دوستان فرار می‌کنند
۳۲۴	دوست ظاهر می‌شود

۴ ماری آنتوانت (ملکه‌ی منقور اما ابدی فرانسه)

- ۳۳۹..... او بود یا او نبود؟ یک سؤال میانی
- ۳۵۳..... آخرین شب در ورسای
- ۳۶۶..... نعلش کش سلطنت
- ۳۷۸..... بیداری و خودنگری
- ۴۰۸..... مقدمات فرار آماده می‌شود
- ۴۲۲..... فرار به وارنه
- ۴۳۵..... آن شب در وارنه
- ۴۴۴..... مراجعت
- ۴۵۷..... همه به یکدیگر حیات می‌کنند
- ۴۶۹..... دوست برای آخرین بار ظاهر می‌شود
- ۴۸۳..... گریز به سوی جنگ
- ۴۹۳..... آخرین فریاد
- ۵۰۱..... دهم اوت
- ۵۱۶..... برج
- ۵۳۵..... ماری آنتوانت تنها
- ۵۴۷..... آخرین تنهایی
- ۵۶۴..... زندان پاریس
- ۵۷۴..... آخرین تلاش
- ۵۸۶..... پست فطرتی بزرگ
- ۶۰۰..... شروع محاکمه
- ۶۰۹..... محاکمه
- ۶۲۹..... آخرین سفر
- ۶۴۰..... شکایت مرده‌ها

مقدمه‌ی مترجم

مرسوم است که در هر کتاب تاریخی منابع و مآخذی که مورد استفاده قرار گرفته‌اند، ذکر شوند، ولی به نظر من در مورد «ماری آنتوانت» مهم این است که بدانیم چه منابعی مورد استفاده قرار نگرفتند و چرا؟ زیرا معتبرترین مدارک و اسناد یعنی نامه‌های دستخط او، هم از اعتبار چندانی برخوردار نیستند و نمی‌شود به صحت آنها اعتماد کرد.

همان‌طور که بارها در این کتاب تکرار شد ماری آنتوانت در نامه‌نویسی بسیار تنبل بود، او هرگز نگذاشت که برای نوشتن نامه‌ای پشت میز ظریف و زیبایی خود که امروز هم در کاخ فرانس نگهداری می‌شود، نشست. به همین دلیل جای شگفتی نیست که چرا ده یا بیست سال بعد از مرگ او هم نامه‌هایی از وی، جز صورت‌حساب‌هایی که در ذیل آن‌ها جمله‌ی «پرداخت‌کننده ماری آنتوانت» به چشم می‌خورد، منتشر نشدند.

دو نامه‌ی کاملاً مفصلی که او نوشته، یکی به برادرش و دیگری به برادرش و سایر نامه‌های محرمانه به فرزند در آن ایام بعد از گذشت ده و پنجاه سال هنوز در بایگانی‌ها خاک می‌خورند. اصل نامه‌های او به کرفین پولیناک هم از بین رفته‌اند. بنابراین هنگامی که در سال‌های دهه‌ی چهل، پنجاه و شصت در حراجی‌های پاریس نامه‌های دست‌نویس او با امضای ملکه ظاهر شدند، همه تعجب کردند، زیرا ملکه به‌جز موارد بسیار نادر هرگز نامه‌ها را امضا نمی‌کرد. اسناد بی‌شماری پشت سر هم منتشر شدند، از جمله مدارک گراف

اونولشتاین^۱ و نامه‌های تهیه شده به خط بارون فویله د کونشه (که امروز هم نگهداری می‌شوند) و سومین دسته متعلق به کلینکف اشتروم بود که البته حاوی برخی نامه‌های منتخب ماری آنتوانت به فرزند است. اما شادی مورخان با توجه به غنای مواد آن‌چنان کامل نبود، زیرا چند ماه بعد از انتشار آن‌ها صحت اکثر قریب به اتفاق اسناد و مدارک اونولشتاین و فویله د کونشه مورد شک و تردید مورخان قرار گرفت. اختلاف نظر درازمدتی در جریان بود و بزودی مشخص شد که دست ماهر جاعل تردستی مواد اصلی را با مواد ساختگی به نحو گستاخانه‌ای مخلوط کرده و همه‌ی آن‌ها و حتی امضاهای جعلی را برای فروش و معامله عرضه کرده است.

دانشمندان از هر نام یکی از معروف‌ترین و زرنگ‌ترین جاعلان بنا به مصلحتی عجیب خود را برگزیده‌اند. البته فلامرمون^۲ و روشه‌تری^۳ یعنی بهترین محققان، در لفاف تحقیقات خود اشاره به فرد مظنون کرده‌اند، ولی امروز دلیلی برای سکوت، محرم کردن تاریخ از دانستن اسامی جاعلان و در نتیجه مکث کردن این مورد روی شناسایی جالب، وجود ندارد.

غنی‌کننده‌ی گنجینه‌ی نامه‌های ماری آنتوانت، کسی جز بارون فویله د کونشه^۴، کاتب و ناشر همین نامه‌ها نبود. او دیپلماتی بلند پایه، مردی با دانش وسیع، نویسنده‌ای بسیار عالی و مشغول‌کننده و آگاه به هنر و فرهنگ فرانسه بود که طی ده، بیست سال در همه‌ی بایگانی‌های شخصی به نام نامه‌های ماری آنتوانت می‌گشت و با کوشش قابل تقدیر و اطلاعات و بیس اثری را تهیه کرد که امروز هم مورد احترام و تحسین همگان است.

ولی این مرد محترم و کوشا علایق و جهت‌گیری خاصی داشت. همیشه

1- Hunolstein

2- Flammermont

3- Rocheterie

4- Baron Feuillet de Conches

علاقه و سلیقه‌ی خاص و غیرمتعارف خطرناک است. او امضاهای ملکه را با زحمت فراوان جمع‌آوری کرد و در این زمینه پاپ علمی لقب گرفت و ما به خاطر اثر او تحت عنوان *Causeries d'un curieux*^۱ در مورد این مجموعه و انشای فوق‌العاده گیرایش مدیون او هستیم. مجموعه او بزرگ‌ترین نوع آن در فرانسه بود. ولی کدام گردآورنده‌ای به آنچه که گرد آورده اکتفا می‌کند؟ احتمالاً چون اسناد و مدارک او برای ضخیم‌تر کردن پوشش کافی نبودند، لذا امضاهای لافونتین^۲، بوئیله و راسین را که امروز هم گاهی خرید و فروش می‌شوند، توسط فروشندگان پاریسی و انگلیسی به فروش رساند. بی‌سندهای جعلی و ماهرانه خود وی بدون اندکی شک و تردیدی به نام امضای ماری آنتوانت هستند.

هیچ‌کس مثل او سرآه خط و همه آثار و علایم جانبی نامه‌ها را نمی‌شناخت. لذا بعد از هفت یا هشت نامه اصلی ملکه به هرزوگین فن پولیناک که وی اصل آن‌ها را جعل کرده بود، رویت کرده بود، تهیه کردن نامه‌های جعلی بی‌شمار از سوی ملکه به اقوام و دوستان نزدیکش که او می‌دانست بیش از هر کسی به ملکه نزدیک هستند، کار چندان دشواری نبود. او به برکت اطلاعات وسیعش از شکل کرافت و سبب‌های نگارش ملکه به این معامله عجیب و پرسود دست زد و مصممان نامه‌های جعلی متعددی را در کمال مهارت و استادی از قول ماری آنتوانت تهیه کرد و با توجه به آگاهی‌های تاریخی‌اش به همه جزئیات در آن نامه‌ها اشاره کرد. باید وجداناً اعتراف کنیم که امروز هم نمی‌توانیم اصل را از جعل و سره را از ناسره تشخیص بدهیم. مشخص نیست که آیا مفاد آن‌ها محصول فکر و نوشته دست ماری آنتوانت هستند، یا مخلوق ذهن و دست ماهر بارون فویله

۱- از یک کنجکار بهرس.

دکونشه^۱.

برای نمونه باید بگویم خودم نیز نمی‌دانم که نامه بارون فلاخس لاندن^۲ که در بایگانی کتابخانه دولتی پروس موجود است، اصل است یا جعلی. متن نامه حاکی از صحیح بودن آن است ولی خط آرام و مدور آن و به‌خصوص که صاحب قبلی آن را از طریق خود نویسه دکونشه به دست آورده بود، دال بر جعلی بودن آن نامه است. به همین سبب و برای حفظ امانت و احتیاط تاریخ هر سندی که متن اصلی آن از مجموعه مشکوک بارون نویسه دکونشه ارایه شده، مورد توجه و تفحص من قرار نگرفته است. بهتر است انسان به مدارک اندک ولی صحیح استناد کند تا به مدارک متعدد ولی مشکوک، و همین‌انرا روان‌شناسی را من در ارزیابی نامه‌ها در این کتاب مورد توجه و استناد قرار داده‌ام.

اظهارات شفاهی شاهدان عینی درباره ماری آنتوانت هم به اندازه اسناد و مدارک مکتوب مستدل و معتبر نیستند. از سوی دیگر اگر از کمبود خاطرات و گزارش‌های شاهدان عینی درباره ماری آنتوانت گله‌مند باشیم، چه بسا با کثرت بیش از حد این قبیل گزارش‌ها روبه‌رو خواهیم شد. در دهه‌های پر آشوب که نسلی بی‌وقفه از یک موج سیاسی به امن موج دیگری پرتاب شده‌اند، وقت زیادی برای تأمل، تفکر و اشراف به همه مسائل باقی نمی‌ماند. نسل آن روز ظرف بیست و پنج سال با تحولات غیرمتناهی و زیادی روبه‌رو شد و مدام شکوفه‌های متنوع، یعنی مبارزه با مرگ و وحشی سلطنت، اولین روزهای انقلاب، خشونت، وحشت ترور، شورای مدیران کشور، ظهور و صعود ناپلئون، سیستم کنسولی او، دیکتاتوری، امپراطوری، جهانگشایی، هزاران پیروزی و شکست تعیین‌کننده و نهایتاً سلطنت صد روزه‌ی او را تجربه

1- Baron Feuillet de Conches

2- BaronFlachslanden

کردند. بالاخره بعد از واقعه‌ی واترلو، دوره‌ی آرامش نسبتاً طولانی فرا می‌رسد. طوفان بیست و پنج ساله‌ی جهانی و بی‌نظیر دیگر فرو نشسته است. اکنون انسان‌ها از خواب وحشت و ترس بیدار می‌شوند و چشم‌هایشان را برای دیدن حقیقت تاریخ می‌مالند. از این‌که هنوز زنده هستند و نفس می‌کشند تعجب می‌کنند و بعد به چیزهایی که در این برهه تجربه کرده‌اند، می‌اندیشند. طبعاً طوفانی که از سال ۱۹۱۴ دامن‌گیر ما شده مثل همان طوفان فرانسه‌ی روزی فروکش خواهد کرد. همه می‌خواهند در ساحل سلامت و امنیت به گذشته‌ای که آن‌ها را دچار رعب و هراس کرده بود، نگاه کنند.

هر کسی می‌تواند کل تاریخ را از زبان شاهدان عینی بشنود تا خود بتواند حوادث و وقایع را به امکان با همه جزئیات تداعی کند. به همین دلیل بعد از سال ۱۸۱۵ بازار - اطراف - مثل دوران بعد از جنگ جهانی اول - داغ می‌شود. بار دیگر نام‌نگاران و ناشران جعلیاتی سرهم کرده و قبل از این‌که علاقه‌ی مردم از بین رفته باشد، ما هم چنین دوره‌ای را تجربه کرده‌ایم - این قبیل خاطرات را به فروش می‌رسانند.

مردم از هر کسی که تنش به تن مورخین خورده است، می‌خواهند تا وی وقایع را با ذکر همه جزئیات نقل کند. ولی چون انسان‌های خردپا و ناچیز که اغلب در برخورد با وقایع بزرگ پایشان به سنگ خورده بود، جزئیات کمی را به یاد دارند و هر آنچه را هم که به یاد داشت به طرز شیوایی بازگو نمی‌کنند، لذا خبرنگاران و روزنامه‌نگاران زیرک با استفاده از شهرت خود در تفرارهای کوچک خمیر می‌سازند و قدری قند تخیلات را با آن مخلوط می‌کنند و آن قدر آن خمیر را ورز می‌دهند تا به صورت کتابی شیرین و سرگرم‌کننده در می‌آید.

هر کسی که آن زمان در توپیری، زندان‌ها و در دادگاه انقلاب ساعتی از تاریخ جهان را تجربه کرده بود، در کسوت نویسنده قد علم می‌کند. خیاط،

خدمتکار، اولین، دومین و سومین ندیمه، سلمانی، زندانبان ماری آنتوانت، اولین و دومین مربی بچه‌ها و دوستان آن‌ها هر کدام قلم به دست می‌گیرند و خاطرات می‌نویسند. آخر الامر نوبت به جلاد، آقای سامسون می‌رسد تا خاطراتش را منتشر کند و نامش را زیر صفحات کتابی بگذارد که همه با دادن پول آن را از یکدیگر قرض می‌کنند و می‌خوانند.

طبعاً این گزارش‌های دروغ در ذکر جزئیات متناقض هستند و دقیقاً درباره رویدادهای تعیین‌کننده و مهم روزهای پنجم و ششم اکتبر ۱۷۸۹ در رابطه با رفتار و وضعیت ملکه هنگام حمله به توileri و یا در مورد آخرین ساعات زندگی و با هفت هشت، ده و بیست کتاب مختلف روبه‌رو هستیم که همگی نوشته‌ها به اصطلاح شاهدان عینی نوشته شده‌اند.

در مورد دیدگاه سیاسی همه مثل هم هستند و همه از وفاداری تزلزل‌ناپذیر و تأسّف و تأثر ناشی از حکایت می‌کنند. وقتی به یاد می‌آوریم که این قبیل خاطرات با حمایت مالی و بیون‌ها چاپ و منتشر شدند، نویسندگان آن‌ها را به خوبی درک می‌کنیم همان خدمتکاران و زندانبانانی که در خلال انقلاب انقلابی مصمم و دلاورانه بودند، در زمان سلطنت لویی هیجدهم نمی‌توانند به اندازه کافی بیان کنند که چه قدر در خفا به این ملکه خوب، مهربان، پاک و مؤمن احترام می‌گذاشتند و او را محبت داشتند. اگر تنها اندکی از این وفاداران دروغین که در سال ۱۸۲۰ نسبت به ملکه ابراز وفاداری می‌کردند، در سال ۱۷۹۲ وفاداری خود را به ماری آنتوانت نشان داده بودند، هرگز پای ملکه به زندان و سکوی گیوتین نمی‌رسید.

نُه‌دهم خاطرات آن عصر به خاطر هیاهو، بازار گرمی و چاپلوسی خلق شده‌اند و هر کس که به دنبال حقیقت تاریخی است باید همه این اظهارات خدمتکاران، سلمانی، ژاندارم‌ها و پیک‌ها را کنار بگذارد و این کاری است که من در نگارش این کتاب کرده‌ام.

به همین دلیل است که چرا در شرح زندگی ماری آنتوانت از بیشتر استاد، مدارک، نامه‌ها و صورتجلسه مذاکرات که در کتاب‌های دیگران، قبل از من مورد استفاده قرار گرفته‌اند، استفاده نکرده‌ام. شاید خواننده متوجه فقدان برخی لطیفه‌ها که در آن زندگی نامه‌ها باعث تفریح و انبساط خاطر انسان می‌شدند، در این کتاب بشود و موضوع پیشنهاد ازدواج موزارت خردسال به ماری آنتوانت در کاخ شونبرون و این که ملکه هنگام اعدام به خاطر لگد کردن پای جلاد به او (بیخسید آقا) گفته بود را در لابه‌لای صفحات این کتاب پیدا نکنند.

علاوه بر این، نامه‌های متعدّد، به‌خصوص نامه‌های پراحساس و تکان‌دهنده‌ی ملکه به شاهزاده لامبال را در این زندگی نامه نخواهیم یافت، زیرا همه‌ی آن‌ها ساخته و پرداخته‌ی دست بارون فویلّه د کونش هستند و توسط ماری آنتوانت نوشته شده‌اند. روایت‌های شفاهی، ادعاهای پراحساس و تخیلی هم در این کتاب به لحاظ تحقیق قرار نگرفته‌اند، زیرا آن‌ها به قدری با احساس نقل شده‌اند که هیچ انطوائی با شخصیت متوسط ماری آنتوانت ندارند.

مطالب و اسناد جدیدی که اخیراً به دست آمده‌اند این کمبود را جبران کرده‌اند. تحقیق و بررسی دقیق در بایگانی دولتی و روان دال بر این است که در نامه‌های مبادله شده بین ماری آنتوانت و ماریا تریا که به اصطلاح به‌طور کامل منتشر شده‌اند، بخش‌های مهم نامه‌ها، حتی مهم‌ترین قسمت‌های آن‌ها، به‌خاطر کاملاً محرمانه بودن مخدوش شده‌اند. در این کتاب من آن‌ها را بدون اندک پروایی نقل کرده‌ام، زیرا رابطه زناشویی لویی شانزدهم و ماری آنتوانت از نظر روان‌شناسی بدون اطلاع از این که چرا مذت‌های مدید در این باره سکوت اختیار شده، غیرقابل فهم است.

تفکیک اصل از بدل توسط محقق بسیار گران‌سنگ، خانم آلمان سودر

هیلیم، در آرشیو بازماندگان فرزن کاری بسیار مهم و با ارزش بود. خوشبختانه با این کار اسناد بسیاری که به لحاظ اخلاقی پنهان مانده بودند، کشف شدند. حماسه‌ی عشق پاک و مقدس فرزن نسبت به ملکه با انتشار این اسناد معتبر از بین رفت. علاوه بر این زوایای تاریک بی‌شماری نیز روشن شدند.

ماری آنتوانت جدا از برداشت انسانی و اخلاقی ما، دارای حقوق یک زن است و انتشار این اسناد به ما کمک کرده که امروز بدون ترس از حقیقت آن را بیان کنیم، زیرا ما مثل نسل قبل برای داشتن سهمی در تاریخ علاقه‌مند نیستیم. لزومی ندارد که شخصیت او را مقدس بکنیم و با احساسات دروغ آن را به معرض نمایش بگذاریم. چرا باید ما بخش‌های مهم را در پرده‌ای از ابهام نگه داریم و در مورد غمناکی و تراژدی سرنوشت ماری آنتوانت گزافه‌گویی کنیم؟ نباید او را به حاکم‌خدايان بالا برد، بلکه باید چهره‌ی انسانی او را نشان داد. نباید او را با دلایل مصنوعی و ساختگی ببخشیم بلکه باید روی وظیفه‌ای که به عهده داشت، تکیه کنیم.

او در این بررسی دارای شخصیت مهمی است که مجد و عظمت خود را مدیون دوره‌ای متلاطم و بدبختی بزرگی که متحمل شد، می‌داند. امیدوارم که لااقل به دور از هر گونه گزافه‌گویی عنصر متاکم او را برای فهم و درک نسل‌های بعدی تشریح کرده باشم.

دکتر شیخ‌الدین ضیائی

۲۹ آبان‌ماه ۱۳۹۳ وین

پیش گفتار

نوشتن زندگی‌نامه‌ی ملکه ماری آنتوانت^۱ بررسی مجدد پرونده‌ای است که بیش از صد سال قبل تشکیل شده و در آن شاکیان و مدافعان، سرسختانه در برابر هم صف‌آرایی کرده و دادخواهان ماری آنتوانت این پرونده را ملتهب کرده‌اند. انقلاب باچار بود برای پیروز شدن قلب سلطنت، یعنی سینه‌ی ملکه را که ضمناً سینه‌ی یک زن و مادر هم بود، هدف قرار دهد. البته حقیقت و سیاست به ندرت دوست صمیمی می‌گنجند و از آنجایی که در هر انقلابی تحریک مردم و توده‌ی عوام، جنبش‌آفرینی و غوغاسالاری برای رسیدن به هدف، سرلوحه کار قرار می‌گیرد، نمی‌توان انتظار اغماض، رفتار پسندیده، عدالت و پرهیز از تهمت و مبالغه را از افکار عمومی داشت. در انقلاب فرانسه از هر ابزاری برای رسواکردن ماری آنتوانت استفاده شد تا او را به زیر تیغ گیوتین روانه کنند. هر عادت زشت و نگره‌های که وجود دارد، هر نوع رسوایی اخلاقی و هر عمل خلاف طبیعت غیرعادی در روزنامه‌ها، بروشورها و در کتاب‌های مربوط به این *louve autrichienne*^۲ بدون در نظر گرفتن آثار و عواقب این قبیل اتهامات به او نسبت داده شد. حتی در دادگاه هم که باید مهد عدالت و بی‌طرفی باشد،

1- Marie Antoinette

دادستان بیوه کاپه^۱ را علناً و بدون این که مدرکی در دست داشته باشد، با خوشگذران‌ترین و بی‌اخلاق‌ترین زنان تاریخ از قبیل مسالینا^۲، آگری پینا^۳ و فرده گوندیز مقایسه کرد. ولی لحن گفتارها زمانی که یک بوربون^۴ در سال ۱۸۱۵ بار دیگر به سلطنت فرانسه رسید، به سرعت تغییر کرد و تصویر شیطانی ملکه برای تملق‌گویی به سلطنت و شاه جدید با رنگ روغن چاپلوسی جلای دیگری یافت. در این دوره کلیه‌ی تصاویر چهره‌ی ماری آنتوانت^۵ اِماله‌ی مقدس، مزین و تعابیر ستایشگرانه پشت سرهم به عمل آمدند و از فضایل اخلاقی تزلزل‌ناپذیر ماری آنتوانت با حدت و از صمیم قلب دفاع شد. فاختاری، بزرگ‌منشی، مهربانی و قهرمانی‌های او در آثار نظم و نثر با جلال و اجتهاد یاد شد. با وجود این تاکنون نقابی که تار آن از اشک و تأسف، و پر آن از طیفه‌های ساخته و پرداخته دست خود اشراف، بافته شده، چهره‌ی این ملکه را پنهان می‌کند.

اما حقیقت را همواره باید بین دو نقطه افراطی جست. ماری آنتوانت نه آن زن مقدس و بزرگ مورد ادعای سلطنت‌طلبان بود و نه آن زن هرجایی که دادگاه انقلاب او را به مردم معرفی کرد. و صاحب یک شخصیت معمولی ویژه زنان عادی بود و لذا نمی‌توان او را صرفاً العاده باهوش و یا

۱ - انقلابیون بعد از دستگیری لویی شانزدهم کلاه قرمز رنگی را روی سر او گذاشتند و او را لویی کلاه قرمزی خواندند. (توضیح مترجم)

۲ - Valeria Mesalina - والریا مسالینا متولد سال ۲۰ قبل از میلاد مسیح و معروف به «مار سال ۴۸ بعد از میلاد مسیح، سومین همسر قیصر روم، کلاودیوس بود. در منابعی که عمدتاً نظر منفی نسبت به وی دارند، از او به عنوان زنی که بیماری جنسی دارد نام برده شده است. چندین نفر قربانی توطئه‌های وی شدند. هنگامی که او با گروه قدرتمند آزادشدگان قطع رابطه کرد و با گایوس سیلیوس ازدواج کرد، با اصرار نارسوس اعدام شد. (توضیح مترجم)

۳ - Agrippina - وِیسانیا آگریپنا متولد ۱۴ قبل از میلاد و متوفی در ۳۳ بعد از میلاد مسیح، یکی از اعضای سلسله پادشاهی پهنی کلاود و مادر قیصر روم، کالیکولا بود. او نیز به شهوت رانی مفرط اشتها داشت. (توضیح مترجم)

۴ - Bourbone - خاندان سلطنتی فرانسه

بسیار کردن نامید. او نه چون آتش، پر حرارت بود و نه چون یخ، سرد و بی روح. او به تنهایی توانایی انجام کارهای خوب را نداشت، ولی هرگز تمایلی هم برای انجام کارهای بد از خود نشان نمی داد. زن معمولی دیروز، امروز و فردا بود که رغبتی به اعمال شیطانی و انگیزه ای برای قهرمان بازی نداشت و لذا هرگز محور و موضوع یک تراژدی و داستان غم انگیز واقعی نبود. ولی تاریخ، این جهان ساز بزرگ و ماهر، برای خلق یک تراژدی تکان دهنده هرگز نیازی به یک بازیگر اصلی به عنوان قهرمان نمایش خود، ندارد. تراگونی های دردناک نه به خاطر وجود یک چهره ی فوق العاده، بلکه در هر برهه ای از زمان بر اثر رابطه ی غلط انسان با سرنوشتش ظاهر می شوند. این تراگونی ها تحول هنگامی که انسان فوق العاده قدرتمندی، قهرمان و یا نابغه ای با نیای اطرافش که برای مسئولیت و رسالت ذاتی او تنگ و خصمانه می شود سرسری پدید می آید، دردناک تر از همیشه می شود. مردی چون ناپلئون^۱ که در جزیره کوچک سنت هلن^۲ اسیر شد و بتهوون^۳ که ناشنوایی گرفتارش کرد، همیشه و همه جا به دنبال راهی برای گریز از این محاصره و رهایی از این تنگنا بودند. ولی برای من تراژدی افراد عادی و ضعیف النفس که با نادیده گرفتن مسئولیت های شخصی خود دچار سرنوشت وحشتناکی می شوند، به مراتب دردناک تر و غم انگیزتر است، چون یک انسان فوق العاده غافل و ناخودآگاه به دنبال سرنوشت استثنایی است و طبیعت فوق انسانی چنین فردی با قهرمان بازی و یا به قول منجه (در خطر زیستن) مطابقت می کند. چنین فردی با خواست های نهفته و بزرگ درونیش دنیا را به چالش می طلبد و به همین دلیل این قبیل نوابغ به خاطر درد و رنجی که می کشند، چندان هم بی گناه نیستند، زیرا رسالت درونی

۱- Napoleon

۲- St. Helena

۳- Beethoven

آن‌ها را برای رویارویی با جنگ آزمایشی فرامی‌خواند. همان‌طور که طوفان مرغ دریایی را روی امواج دریا بالا و پایین می‌برد، سرنوشت قهار نیز این قبیل افراد را در اقیانوس زندگی به فراز و نشیب می‌کشانند، در حالی که یک فرد عادی بر حسب سرشت طبیعی خود همیشه زندگی مسالمت‌آمیز و آرامی را ترجیح می‌دهد، تمایل و نیازی به تشنج بیش از حد و اندازه‌ی ظرفیت خود ندارد و می‌خواهد در کمال راحتی در سایه، به دور از وزش باد و در یک درجه حرارت مطبوع و ملایم زندگی کند و به همین دلیل وقتی دستی نامرئی او را از جای امنش تکان می‌دهد، ترس بر او مستولی می‌شود و در مقابل هرگونه تغییری مقاومت می‌کند. او نمی‌خواهد مسئولیت جهانی بپذیرد و حتی از فکر بخشیدن به دیگران چنین مسئولیت‌هایی وحشت دارد. او هرگز به دنبال درد و رنج نیست، بلکه در مقابل هر درد و رنجی هم که از بیرون به او تحمیل می‌شود، نمی‌خواهد خود را صبورتر و بزرگ‌تر از آنچه که واقعاً است، نشان دهد. من در اینجا رنج یک چنین انسان متوسط و قهرمان‌گریز را که ماهیت و عنصری بی‌محتوا و سست دارد، کمتر از درد و رنج و دغدغه‌های روحی یک قهرمان نمی‌دانم و حتی معتقدم که در مواردی بیشتر هم است، زیرا انسان ناله‌کن ناچار است درد و رنج خود را به تنهایی تحمل کند، در حالی که هنرمندان و انسان‌های توانمند با درد و رنجشان، چهره‌ی آثار فراموش‌نشده‌ی می‌بخشدند و آن‌ها را در تاریخ جاودانه می‌کنند.

زندگی ماری آنتوانت بهترین مثال تاریخ در مورد انسانی است که سرنوشت بیشتر از قدر و قوای واقعی او را به چالش طلبید. این زن، سی و هشت سال اول عمر خود را — آن هم در برمه‌ای تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز — در بی‌تفاوتی محض به همه چیز و همه کس سپری کرد، هرگز در انجام خیر و شر افراط و تفریط به خرج نداد، دارای روحی آرام، شخصیتی متوسط و از منظر تاریخ در ابتدا بازیگری ساکت و خاموش بود.

اگر انقلاب، طومار دنیای نمایشی و ساده او را در هم نمی‌پیچید، همچنان یک شاهزاده هابسبورگی^۱ عادی می‌ماند و مثل میلیون‌ها زن دیگر به زندگی خود ادامه می‌داد؛ می‌رقصید، گپ می‌زد، عاشق می‌شد، می‌خندید، به ضیافت و مجالس مختلف می‌رفت، به فقرا صدقه می‌داد، بچه به دنیا می‌آورد و بالاخره بدون این‌که از راز و ماهیت واقعی دنیا مطلع شود، آرام و خسته به بستر احتضار می‌افتاد و منتظر فرشته مرگ می‌ماند. خوب در این صورت طبعاً او را به عنوان ملکه به تابوت مخصوص می‌گذاشتند، مراسم عزاداری شایسته‌ی درباریان در حق او انجام می‌شد و بعد خیلی زود مثل سایر شاهزادگان چون *ادلاید مارین*^۲ و ده‌ها تن دیگر که سنگ قبر آن‌ها با خطوط ناخوانا در گورستان‌های پادشاهان افتاده‌اند، از لوح حافظه بشریت پاک و فراموش می‌شد، هیچ انسانی گنیزه کاوش و بررسی پیرامون چهره‌ی از بین رفته و روح سرگردان او را احساس نمی‌کرد و هیچ کس پی به هویت واقعی او نمی‌برد و مهم‌تر از همه این‌که خود او یعنی *ماری آنتوانت*، ملکه‌ی فرانسه هم بدون این‌که به محک آزمایش بعد از درآید، از هویت خویش باخبر نمی‌شد، زیرا بخت و اقبال یا بدشانسی افراد متوسط در این است که تا زمانی که سرنوشت راجع به هویت واقعی آن‌ها سؤال نمی‌کند، خودشان اصراری برای اندازه‌گیری قد و قامت و ظرفیت خود و هیچ‌گونه کنجکاوی برای پرسش از خویشتن خویش احساس نمی‌کنند. انسان‌های عادی همه‌ی توان و امکاناتش را در وجودش به خواب می‌سپارد و تمایلات اصلی‌اش را سرکوب می‌کند و تا زمانی که احساس واقعی او را برای مقاومت به حرکت

۱- *Habsburg* - خاندان سلطنتی اتریش که سلطنت آن‌ها تا پایان جنگ اول جهانی ادامه داشت. (توضیح مترجم)

۲- *Marien - Adelaide* - ماری آدلاید د بوربون که مادام آدلاید هم خوانده می‌شد، در ۱۷۳۳/۳/۲۳ در ورسای متولد و در ۱۸۰۰/۲/۲۷ در شهر بندری تریست (که امروز جزو خاک ایتالیا است) فوت کرد. وی پرنسس فرانسه و ناواریا بود. (توضیح مترجم)

در نیاورد، نیروی فکریش هم چون عضلات تمرین نکرده‌اش نرم و ناتوان می‌ماند. شخصیت عادی و متوسط را باید از درون فرد بیرون کشید تا او بتواند بیش از آن‌چه که درباره‌ی خود فکر می‌کرد، توانایی‌هایش را ببیند. سرنوشت برای به حرکت درآوردن چنین فردی شلاقی جز روبه‌روکردن او با بدبختی و مصیبت ندارد. همان‌گونه که هنرمند گاهی عمداً خود را در معرض سرزنش سطحی و ساختگی، انتقاد جهانی و نفسی همگانی قرار می‌دهد تا از این راه بتواند استعداد خلاق خود را به اثبات برساند، سرنوشت هم هرازگاه قهرمان گمنام و بی‌اهمیتی را جستجو می‌کند تا ثابت کند که قادر است از یک قماش ظریف و شکننده بیشترین حد چالش، و از یک روح ضعیف و بی‌اراد تراژدی بزرگی را بیافریند. یکی از این تراژدی‌ها و یکی از زیباترین تهرمان‌بازی‌های ناخواسته تاریخ همین تراژدی ماری آنتوانت است.

این‌که تاریخ با چه تردستی، ناچار به منرمندی و با چه نیرویی برای خلق حوادث زودگذر و شاید هم فرعی، از یک انسان متوسط، درام و تراژدی بزرگی خلق می‌کند و با چه هماهنگی عجیب تضادهای او را که در بدو امر سخت و الفت‌ناپذیر هستند، کنار هم می‌چسباند، خود یکی از شگفتی‌های روزگار است. تاریخ با مکر و حیل‌های شیطانی خود اندام این زن را نازپرورده بار می‌آورد. در دوران طفولیت قصر و دربار سلطنتی را با او می‌دهد و تاجی بر سرش می‌گذارد. زن جوان از همه ابزار وقار، ملاحظت، اخلاقی طبیعی و ثروت برخوردار و علاوه بر آن دارای چنان قلبی است که قیمت و ارزش نعمت‌هایی را که به او ارزانی شده، نمی‌داند و نمی‌پرسد. او سال‌های سال این قلب آرام و عاری از دغدغه را پرورش می‌دهد تا جایی که هرگونه احساس و هدف‌مندی در آن از بین می‌رود و بی‌دغدغه‌تر از همیشه می‌شود. ولی همان‌گونه که سرنوشت با این سرعت و به این راحتی این زن را به اوج

خوشبختی رسانده، تردستی، حيله گری و هولناکی تاريخ با همان سرعت او را از قلّه‌ی رفيع خوشبختی به قعر بدبختی و فلاکت می‌کشانند. تراژدی ماری آنتوانت با وضوح کامل کوچک‌ترین تضادها را مقابل هم قرار می‌دهد، او را از یک قصر صد اتاقه به گوشه‌ی زندانی در یک اتاق محقر می‌افکنند، سر تاج‌دار او را به تیغ گیوتین می‌سپارد، از کالسکه‌ی زرین سلطنتی بر اربابه‌ی زهوار دررفته‌ای می‌نشانند، از اوج اشرافیت به قعر فقر و محرومیت می‌کشاند، محبوبیت جهانی او را به کینه و نفرت، موفقیت او را به تهمت و الترا تیل و وی را به بدترین شکل با آخرین درجه‌ی ذلت و خواری آشنا می‌کند. این داستان کوچک و متوسط غرق در ناز و نعمت و این قلب بیگانه با واقعیت، این وجودی می‌شود که قدرت مرموز روزگار چه نقشه‌ای برای او کشیده است. او فقط شست و شوی حکمی را که به او خورده و سوزندگی تیری را که بر گوشت تن وی می‌نشیند، حس می‌کند. این انسان بی‌خبر از همه‌جا که ناخواسته به درد و رنجی که به او عادت ندارد، گرفتار شده، در برابر اسارت و گرفتاریش مقاومت می‌کند، ناله می‌دهد، فرار می‌کند و می‌خواهد خود را به هر ترتیبی شده برهاند، ولی همان‌گونه که هنرمند تا آخرین لحظه دست از تلاش خود برنمی‌دارد و استوار و سربلند مقاومت می‌کند، شدت بدبختی هم به ماری آنتوانت اجازه نمی‌دهد تا او روح بزرگی را که از پدر و آبا و اجداد تاجدارش به ارث برده، به حقارت و فلاکت بیندازد. این زن به محک آزمایش درآمده، غرق در بدبختی و رنج و عذاب، سرنگار از خود می‌پرسد که چه تغییر و تحولی رخ داده است. به محض این‌که آخرین قطره‌ی نیروی او به پایان می‌رسد، عظمتی وصف‌ناپذیر در درون خفته‌ی وی بیدار می‌شود که بدون آن نمی‌توانست به حیات خود در عرصه‌ی تاريخ ادامه دهد.

«انسان همیشه در اوج بدبختی به هویت واقعی خود پی می‌برد». این

کلمات نیمه‌مغرورانه و نیمه‌تکان‌دهنده ناگهان از دهان شگفت‌زده‌ی او بیرون می‌آیند. حتی به او مستولی می‌شود که می‌فهمد عمر عادی و ساده‌ی او به‌خاطر تحمل همین درد و رنج، الگو و سرمشق دیگران شده و بدین ترتیب حیات جاودانه خواهد یافت. شخصیت او به برکت این تعهد آگاهانه بیشتر از اندازه و قله‌ی واقعی‌اش رشد می‌کند. او کمی قبل از این که پیکر فانی‌اش غرق در خون شود و پای تیغ گیوتین بیفتد، اثر جاودانه‌ی خود را خلق کرده است؛ زنجیر ماری آنتوانت، این انسان عادی و متوسط، بالاخره در آخرین ساعت عمرش به برکت غم و اندوهی که گرفتارش شد، به عظمتی چون عظمت سرافرازش رسید.